

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۰۶	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۰۸
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم				
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»				
عنوان ۳	تفسیر آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»				
عنوان ۴	نکته اول: تقدیم ضمیر مفعول بر فعل				
عنوان ۵	تفاوت نظام سیاسی اسلام و دیگر نظام‌ها				
عنوان ۶	معنای لغوی «عبادت»				

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

چکیده

در این جلسه، ابتدا مروری بر معنای «یوم الدین» شده که همان: «روز حکم و قضای الهی» است و سپس به تفسیر آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌پردازد.

نکته محوری آن است که «عبادت» در این آیه، به معنای «اطاعت مطلق و بی‌چون‌وچرا» است. تقدیم ضمیر «إِيَّاكَ» نیز بر انحصار (حصر) دلالت دارد؛ یعنی این اطاعت مطلق، فقط و فقط شایسته خداوند است.

این استحقاق ذاتی برای اطاعت، از آنجا ناشی می‌شود که خداوند، حاکم بالذات و خالق هستی است و حاکمیت او به هیچ قدرت برتری وابسته نیست. در مقابل، اطاعت از هر حاکم دیگری - حتی انبیا علیهم‌السلام - مشروعیت خود را از فرمان الهی می‌گیرد. اگر حاکمی برای خود استحقاق ذاتی اطاعت قائل شود، نظام او به استبداد و استکبار می‌انجامد که تفاوت اصلی نظام سیاسی اسلام با سایر نظام‌ها در همین نکته است.

در پایان، با استناد به منابع لغوی، تأکید می‌شود که معنای اصلی «عبادت»، همان «اطاعت همراه با خضوع و انقیاد کامل» است؛ بنابراین، آیه، بیانگر توحید در عبادت است؛ یعنی سرسپردگی و اطاعت مطلق، تنها در برابر ذاتی جایز است که خود، سرچشمه حاکمیت و استحقاق است.

درآمد بحث

بحث ما در آیه مبارکه «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» بود. درباره واژه «دین» به تفصیل گفت و گو کردیم و سرانجام به این نتیجه رسیدیم که با توجه به تتبع معنای دین در آیات کریمه قرآن، معنای اصلی «دین» در اینجا «حکم و قضاء» است؛ بنابراین «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» یعنی مالک آن روزی که در آن، حکم و قضای نهایی برای همه عالم هستی صورت می پذیرد و او مالک چنین روزی است. البته حکم و قضا لوازمی دارد؛ از جمله لوازم آن، حساب و جزاست؛ زیرا آن، روزی است که در آن حکم صادر می شود و در همان روز نیز جزا و حساب تعیین می گردد. این، ماحصل گفت و گوهای ما در جلسات پیشین، پیرامون معنای «دین» بود. پس «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» یعنی مالک آن روزی که در آن، حکم و فصل بین مخلوقات، به انجام می رسد و در نتیجه، حساب و جزای آنان نیز روشن می گردد.

تفسیر آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

آیه بعد، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» است که در آن، چند نکته قابل تأمل وجود دارد:

نکته اول: تقدیم ضمیر مفعول بر فعل

آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می تواند به صورت «نعبدک و نستعینک» بیان شود، اما خداوند فرمود: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تا حصر را افاده کند؛ یعنی عبادت، مخصوص توست و تنها تو را عبادت می کنیم. حصر در این آیه، بدان معناست که ما به جز تو، در برابر هیچ حاکمی سر فرود نمی آوریم.

کلمه «نعبد» از ریشه «عَبَدَ يَعْبُدُ عِبَادَةً» گرفته شده و بنابر آنچه از معنای لغوی آن برمی آید، «عبادت» به معنای اطاعت مطلق است. اطاعت مطلق نیز معنای استحقاق عبادت را در خود نهفته دارد؛ یعنی هیچ چیز نمی تواند مطاع علی الاطلاق باشد، مگر آنکه استحقاق عبادت داشته باشد و این استحقاق، در خود معنای «عبادت» گنجانده شده است.

آنگاه که اطاعت مطلق به موجودی تعلق می گیرد، اگر بی چون و چرا باشد، عبادت حقیقی است. باید توجه داشت که هر اطاعتی، عبادت نیست. اطاعت بر دو گونه است:

گاهی اطاعت، «عن علة و عن دلیل» و فراتر از خود مطاع است. برای مثال، شخص از پدر یا امیر خویش فرمان می برد؛ زیرا خداوند متعال به آن فرمان داده است.

اطاعت از خدا که هیچ دلیلی جز ذات باری تعالی ندارد؛ یعنی چون او استحقاق عبادت دارد و عبادت از آن اوست، ذاتش اقتضا می کند که عبادت شود؛ لذا عبادت او، عبادتی بی چون و چراست که اهمیتی بسیار دارد.

البته اطاعت از هر حاکمی، اگر بالذات استحقاق حاکمیت داشته باشد، بی چون و چراست؛ اما گاهی حاکم از سوی حاکمی بالاتر منصوب می شود و چنین حاکمی، حق اطاعت خود را از حاکم بالاتر می گیرد؛ یعنی چون حاکم بالاتر به اطاعت از او فرمان داده، باید از وی فرمان برد. اگر حاکم بالاتر نیز حاکمی فراتر از خود داشته باشد، باز حق اطاعتش را از مافوق خود می گیرد. اگر این سلسله مراتب به حاکمی منتهی شود که در لزوم اطاعتش نیازی به دلیل دیگری نیست، جز اینکه خودش بالذات حق اطاعت دارد و این حق از خودش می جوشد، حق اطاعتش مطلق است. اینجا است که اگر حکم و فرمانی صادر کند، سر سپردن به آن چون و چرا ندارد؛ زیرا از آنجا که فرمان از آن اوست، باید اطاعتش کرد.

پرسشگر: خالقیت، علت آن است؛ چون «خلقکم»، رب شماست.

معظم له: خالقیت و رازقیت، امری فوق خدا نیست؛ بلکه عین ذات اوست و این دو نیز از ذات باری تعالی نشئت می‌گیرد؛ یعنی عاملی برتر از خدا به او خالقیت و رازقیت نبخشیده؛ بلکه او بالذات، خالق و رازق است؛ پس بالذات، «یستحق العبادۃ». این معنای آن است که می‌گوییم خالقیت و رازقیت، دلیل لزوم اطاعت اوست. خالقیت و رازقیت از ذات او سرچشمه می‌گیرد و لذا استحقاق طاعت، از آن ذات اوست.

پرسشگر: وقتی کسی ربانی می‌سازد، از او توقع اطاعت دارد.

معظم له: بله، همین طور است. این، دلیلی عقلی است بر اینکه چرا خداوند فی نفسه استحقاق عبادت دارد.

پرسشگر: فطرتاً قبول داریم که خالق باید معبود باشد.

معظم له: این، دلیل استحقاق عبادت و اطاعت است. اما اگر همین مخلوق، به وسیله علتی ایجاد شده باشد و آن علت نیز علت خود را از علتی بالاتر گرفته باشد، باز همان علت بالاتر است که استحقاق دارد. اگر هم استحقاقی برای علت پایین‌تر ثابت باشد، از آن روست که علت بالاتر به علت پایین‌دست، شایستگی عبادت بخشیده است. از این روست که این نوع عبادت و اطاعت، عقلاً در ذات اقدس حق متعال منحصر است و سرچشمه آن، خود ذات باری تعالی است، نه علتی فراتر از آن؛ یعنی دلیل اطاعتش این است که او خداست و دلیل دیگری لازم نیست. البته در «خدا بودن»، هم ربوبیت نهفته است، هم خالقیت و هم رازقیت. لذا اگر بخواهیم دلیل عقلی اقامه کنیم که چرا چون خداست، باید او را اطاعت و عبادت کنیم، پاسخ این است که چون موجد و سازنده ماست، استحقاق عبادت و اطاعت دارد.

خداوند در سوره «ص» فرموده است:

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۖ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۖ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ

بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ۖ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۑ﴾^۱

خداوند به ابلیس فرمود: چرا برای کسی که من با دستان خویش ساختم، سجده نمی‌کنی؟

تعبیر «بیدی» نکاتی متعدد در خود نهفته دارد و بدین معنا نیست که خدا دو دست دارد و با آنها می‌آفریند؛ بلکه از یک سو، به این معناست که من با قدرت خود او را آفریده‌ام و هیچ‌کس دیگری چنین قدرتی ندارد که همانند انسان بیافریند؛ و از سوی دیگر، تکریم معبود (آدم) است که او را به دست خویش خلق کرده است.

پرسشگر: انحصار خلقت را نشان می‌دهد.

معظم له: در آیات دیگر نیز می‌فرماید: «قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ و به شکلی می‌توان از آن استظهار کرد که: ما آفرینش آدم را با یک «کن» مستقل انجام دادیم که عالم خلق با همان آفریده شده است. این نشان می‌دهد که خلق آدم با یک «کن» و فرمان مستقل و خاص صورت پذیرفته است؛ مانند آنچه درباره حضرت عیسی علیه السلام فرموده است:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۚ﴾^۲

۱. سوره ص: ۷۳ - ۷۶.

۲. سوره آل عمران: ۵۹.

مثلاً عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد.

روشن است که «کُن» اصلی که به آدم تعلق گرفته، همان «کُن» نهایی است که او را بشر می‌سازد و آنچه او را آدم کرده، پس از خلق تُرابی است؛ «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». او در ابتدا گِل و خاک بود، منتها «... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...»^۱ تحقق یافته که با «کُن» الهی، جامه تحقق به خود پوشیده است.

ادامه بحث

بحث در این بود که عبادت به معنای طاعت است؛ ولی نه هر اطاعتی، بلکه اطاعتی که دو خصوصیت متلازم دارد:

❖ ۱. اطاعت بی چون و چرا: بدین معنا که چون خدا فرمان داده، از حاکمی اطاعت می‌کنیم.

❖ ۲. اطاعت ناشی از استحقاق ذاتی: اگر بشری به دیگری فرمان دهد و معتقد باشد که چون خود، منشأ فرمان

است، اطاعتش واجب است، بدین معناست که خود را به جای خدا نشانده است. ما نیز بر این باوریم که

شاهان و حاکمانی که خود را حاکم علی الاطلاق در جهان بشر می‌شناسند، خود را واجد استحقاق اطاعت

می‌دانند و این ناظر به نوع دوم از اطاعت است؛ درحالی‌که آن حاکم، خودش محکوم حکم دیگری است.

تفاوت نظام سیاسی اسلام و دیگر نظام‌ها

فرق میان نظام سیاسی اسلام با دیگر نظام‌ها در این است که نظام‌های دیگر، بی هیچ استثنایی، مشتمل بر نوعی استبداد و استکبارند. حاکمی که امر و فرمان را به دست دارد و مردم را به اطاعت از خویش وادار می‌سازد، خود را به جای خدا نشانده و خود را محور می‌داند. اگر سلسله مراتب به جایی برسد که فوق او حاکمی نباشد، نظام استبدادی شکل می‌گیرد؛ بدین معنا که کسی معتقد باشد چون خودش فرمان می‌دهد، دیگران باید اطاعت کنند - که این همان اطاعت بی چون و چراست - نه آنکه چون خدا فرموده، باید از آن حاکم تبعیت کرد.

اما در نظام سیاسی دینی و اسلامی، حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز عبد است و از مافوق خویش دستور می‌گیرد. حضرت امام علیه السلام در کتاب «ولایت فقیه (حکومت اسلامی)» می‌فرماید: «در اسلام، حکومت، حکومت قانون است نه فرد». منظور ایشان از «قانون»، حکم خداست؛ یعنی اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت می‌کنیم، از آن روست که قانونی فوق آن حضرت وجود دارد که ما را به اطاعت از او فرمان می‌دهد و آن قانون، فرمان خداست. پس حتی به رسول که در نظام حاکمیتی اسلام، حاکم است، گفته شده: «... لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ...»^۲.

آیات سوره انعام، سلسله حاکمیت‌های الهی در تاریخ را بیان می‌کند و از این نظر، اهمیت بسیار دارند.

۱. سوره مؤمنون: ۱۴.

۲. سوره زمر: ۶۵.

پرسشگر: ...

معظم له: بحث ما در این نیست که نظارت دارد یا نه؛ بلکه در این است که اگر فرمانش واجب الإطاعة است و خود گفته: «فَاتَّبِعُوا أَمْرِي»، این به علت فرمان خدا به اطاعت از اوست: (فَأَطِيعُوهُ)^۱؛ لذا در سوره شعراء، وقتی به بیان رسالت هریک از انبیا می‌رسد، نقل می‌کند که فرموده‌اند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»^۲. یعنی چون تقوای الهی در کار است، اطاعت نیز اهمیت پیدا می‌کند؛ چراکه خدا فرمان اطاعت داده و تقوای او اقتضا می‌کند که به فرمانش گردن نهیم.

در سوره انعام نیز می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾^۳؛

اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم! درجات هر کس را بخواهیم [و شایسته بدانیم]، بالا می‌بریم؛ پروردگار تو، حکیم و داناست.

و تفسیر ﴿نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾ در آیات بعد صورت می‌گیرد که فرموده است:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾^۴؛

و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم؛ و هر دو را هدایت کردیم؛ و نوح را [نیز] پیش از آن هدایت نمودیم؛ و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم! * و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را؛ همه از صالحان بودند * و اسماعیل و یونس و لوط را؛ و همه را بر جهانیان برتری دادیم.

بعداً توضیح خواهیم داد که تفضیل در آیه کریمه، از نوع تفضیل حاکمیتی است. خداوند می‌فرماید ما اینان را برتر قرار دادیم؛ یعنی امرشان بر دیگران جاری و ساری است. و در ادامه می‌فرماید:

﴿وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِّن عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۵؛

۱. ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ [سوره نور: ۵۶]. البته در پنج جای دیگر قرآن هم، اطاعت از رسول را قرین اطاعت

از خداوند بیان شده: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾؛ [سوره نساء: ۵۹؛ سوره مائده: ۹۲؛ سوره نور: ۵۴؛ سوره محمد: ۳۳؛ سوره تغابن: ۱۲].

۲. سوره شعراء: ۱۰۷ و ۱۰۸؛ ۱۲۵ و ۱۲۶؛ ۱۴۳ و ۱۴۴؛ ۱۶۲ و ۱۶۳؛ ۱۷۸ و ۱۷۹.

۳. سوره انعام: ۸۳.

۴. همان: ۸۴ - ۸۶.

۵. همان: ۸۷ و ۸۸.

و از پدران و فرزندان و برادران آنها [افرادی را برتری دادیم] و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم * این، هدایت خداست؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند! و اگر آنها مشرک شوند، اعمال [نیکی] که انجام داده اند، نابود می گردد.

شاهد بحث ما، این فراز از آیه است که می فرماید اگر اینان حاکم شدند و ما ایشان را به عنوان حاکم در جامعه بشر تعیین کردیم، بدین علت است که هدایت الهی همراه ایشان بود.

﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، هم ایشان نیز اگر به امر غیر خدا - مثلاً امر نفسشان - عمل کنند، هرچه به آنان داده ایم، از ایشان می ستانیم.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ...﴾

کتاب و حکم به ایشان دادیم که افزون بر نبوت است؛ چون برخی از انبیا حاکم نبودند، ولی اینان حاکم نیز هستند.

﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾^۱؛

و اگر - به فرض - نسبت به آن کفر ورزند، [آیین حق، زمین نمی ماند؛ زیرا] کسان دیگری را نگاهبان آن می سازیم که نسبت به آن، کافر نیستند.

بنابر آنچه در روایات آمده، ذیل آیه به قوم سلمان فارسی و مردم ایران اشاره می کند و می فرماید: اگر کسانی که امروز، مسئولیت اسلام بر دوششان نهاده شده و اسلام آورده اند، به وظیفه خویش عمل نکنند و از اطاعت تو سر پیچند، قومی خواهند آمد که از این اطاعت سرپیچی نخواهند کرد و تا پایان بر آن استوار خواهند ماند.

شاهد مطلب، عبارت: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ﴾ است که می فرماید حاکمیتشان از خدای متعال مأخوذ و بر حاکمیت او متفرع است.

پرسشگر: پس عبادت همان اطاعت است.

معظم له: بله، عبادت همان اطاعت است؛ منتها نه هر اطاعتی؛ بلکه اطاعتی خاص که بی چون و چرا و از روی استحقاق ذاتی باشد. در این وضعیت، از حاکم فرمان برده می شود، چون خودش استحقاق اطاعت دارد.

معنای لغوی «عبادت»

اهل لغت نیز درباره عبادت، همین معنا را در نظر داشته اند:

فیروزآبادی: «العبادة: الطاعة»^۲.

فیومی در المصباح المنیر: «عبدتُ الله: أعبدته عبادةً، وهي: الانقياد والخضوع»^۳.

ابن منظور در لسان العرب: «العبادة: الطاعة»^۴.

۱. همان: ۸۹.

۲. القاموس المحيط؛ ذیل ماده «عبد».

۳. المصباح المنیر؛ ذیل ماده «عبد».

۴. لسان العرب؛ ذیل ماده «عبد».

و به نقل از زجاج: «قوله: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ أي نطيع الطاعة التي يُخضع معها ... ومعنى العبادة في اللغة الطاعة مع الخضوع»^۱ که به معنای اطاعت کامل است.

لسان العرب به نقل از ابن الأنباری: «فلان عابد و هو الخاضع لربه المستسلم المنقاد لأمره وقوله عز وجل: ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمْ﴾ أي أطيعوا ربكم»^۲.

شواهد بیشتری نیز از اهل لغت در دست داریم که از استعمال کلمه «عبادت» برمی آید که به معنای «طاعت مع الخضوع» است؛ یعنی همان اطاعت از روی انقیاد کامل. انقیاد کامل زمانی تحقق می یابد که بی چون و چرا و ناشی از خواسته معبود باشد، نه از روی منفعت طلبی یا علاقه شخصی. پرسشگر: ... چون اطاعت نیست.

معظم له: معنای خضوع را توضیح دادیم. اگر مردم به حال خود رها شوند و بخواهند از خدا اطاعت کنند، و از علت کارشان بپرسیم، پاسخ می دهند که چون خدا گفته، چنین می کنیم؛ نه به انگیزه انجام ورزش یا صحت جسمی یا علاقه شخصی و مانند آن. این، همان معنای توحید و اطاعت ناشی از استحقاق و اطاعت بی چون و چراست. همین که کسی به علت فرمان خدا به عبادت می پردازد، عبادتش بی چون و چراست.

پرسشگر: حضرت امیر علیه السلام می فرماید که برخی از ترس دوزخ و برخی به شوق بهشت و برخی به خاطر خدا او را عبادت می کنند. آیا دو نوع اول هم جزء عبادت محسوب می شود؟

معظم له: همه این موارد، برخاسته از فرمان خدا به عبادت است. خوف از دوزخ و شوق بهشت نیز انگیزه هایی هستند که انسان را در مسیر عبادت یاری می کنند. اگر از هر انسان مسلمانی بپرسید که چرا عبادت می کند، پاسخش این است که چون فرمان خداست.

پرسشگر: ﴿هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ نشان می دهد که ظاهراً فطری باشد.

معظم له: ﴿أَنْ اعْبُدُونِي﴾ صراط مستقیم است؛ نه اینکه صراط مستقیمی داریم که می گوید: ﴿أَنْ اعْبُدُونِي﴾ تا به این صراط مستقیم بیایید؛ بلکه فرموده است: ﴿وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۳. خود «هذا» به عبادت برمی گردد.

پرسشگر: اگر صفات را عین ذات بدانیم، چه تغییری در مطلب ایجاد می کند؟

معظم له: ما خالقیت خدا را عبادت نمی کنیم؛ بلکه به عبادت ذات او می پردازیم؛ چون فرمان را از ذات خدا می گیریم و صفات، همه، جلوه های ذات باری تعالی هستند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. همان.

۲. همان.

۳. سوره یس: ۶۱.